

در میان آن قصری پادشاهانه بسازند و درین ولا عمارت آن
 با تمام پیوست قصری که از مجموع نظایر و اخوات که با اشارت
 حضرت صاحب قران در دیگر بساطین و باغات ساخته و
 و برافراخته بودند بزرگ تر بود و چون زیفت عمارت شام
 از رخام می باشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار
 عمومی تمام دارد بنایان آن طرف در سنگ تراشی و
 فصوص کاری و اختراع فوارات جاری بنایت ماهر میباشند
 کاری که خانم بغداد در آبنوس و دندان و فیروز آن می کنند
 ایشان در دیوار و فرش عمارات از سفکهای الوان بهمان
 خوبی و تازگی می سازند لاجرم از سنگ مرمر در داخل
 آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حدق و مهارت
 خویش نمودند و از ترتیب فواره بسیار نزهت و طراوت
 آن بیفزودند و عمده فارس و عراق ظاهرش را بکاشی کاری
 در غایت لطافت و استواری برداختند حضرت صاحبقران
 بمبارکی و طالع خجسته بآنجا فرمود و بندگان کامیاب
 بر حسب اشارت علیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشنی
 خسروانه مشتمل بر جمیع مشتهیات و مستلذات مهیا و آماده
 گشت و شاهزادگان و خوانین و امراء رسم تهنیت و نثار بتقدیم
 رسانیدند و در آن طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره ور •

• مصراع •

• که خس نیز در بحر یابد گذر •

گفتار در فرلتای حضرت صاحبقران دریا دل

و ترتیب طوی بزرگ از برای تزویج

شاهزادگان در کان گل

چون مجموع ممالک روی زمین در نظر قدر صاحبقران
سعادت قرین مختصر می نموده همت عالی نهمت آن حضرت
روا نمی داشت که تا تمام معموره عالم بجزیره تسخیر و تصرف
در نیاید در یک محل اقامت فرماید و با استراحت و آسایش
گراید لاجرم درین ولا که مستقر سریر سلطنت بفر قدوم همایون
مشرف و مزین بود صواب آن دانست که پیش از آنکه وایت
فتح آیت بعزم غزوی دینان خطای باز نهضت نماید
مقتضای فرموده: - **تَنَاجُوا تَوَالِدُوا تَكْتُرُوا** - علی قایله
شرایف الصلوات و کرایم التحیات - نسبت با جمعی از
شاهزادگان بوقوع پیوند فرمان قضاچریان نفاذ یافت که
بترتیب طوی قیام نمایند و با طرف و اکناف خبر فرستند
که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقرلتای حاضر
شوند •

بفرمود سلطان صاحب قران • که اعیان عالم کوان تا کوان

بیایند یک سرسوی جشن سوره که هنگام عرس^(۱) است و وقت سرور
 طلب کرده اشراف ایام را • نداده اند هم خاص و هم عام را
 و از شاهزادگان چنگیز نژاد تا یزی اغلن و ناش نور اغلن
 عرضه داشتند که چون قرقای می شود اگر فرمان باشد
 امیرزاده پیرمحمد از فرزین و امیرزاده شاهرخ از خراسان
 بیایند حضرت اعلی فرمود که پیرمحمد بیاید اما آمدن
 شاهرخ مصلحت نیست چه تمامی عراق و آذربایجان را پشت
 اعتضاد و استظهار با او قویست و کس بطالب امیرزاده پیرمحمد
 روان گشت و کان گل بتعیین محل سور موفور السرور اختصاص
 یافت در یکشنبه غره ربیع الاول سنه (سبع و ثمانمائه) مطابق
 بیچین نیل از فرتزول همایون فردوس آیین شد • • نظم •

- بلندی و پستی و صحرا و دشت •
- بنزهت چو روضات جنات گشت •
- خصلت لاله شد سنگ لعل و گیسو •
- گیساکیدیا گشت و شد خاک زر •
- ز نزهت شده کان گل کان گل •
- زمان خزان رشک دوران گل •
- زده خیمهای بریشم طغاب •
- دور و غرش زربفت بیش از حساب •

(۱) در سه نسخه بجای - عرس - (عیش) دیده شد •

* همه پرده‌ها دیده شوثنوری *

* همه فرشها سندس و عبقری *

* چنان نقشها کرده بروی نگار *

* که نقاش چین گشته زو شرمسار *

جهت منزل خاص چهار سرا پرده پیرامون هامون در کشیده

و خرگاه و بیست سری *

* بیت *

سراسر مزین بزر و گهر * ز ارج ثریا بر آورده سر

سراز ارج ماه و خورگد رانیده *

* بیت *

سرا پرده شاه و دربان ار * توگفتی بهشت است و رضوان او

و درازده پای عالم آرامی که ظاهرش از سقر لاط هفت رنگ

و اندرونش از مخمل هفت الوان بوده بطناهای ابریشمی

و ستونهای منقش با قفیزهای زرین حشری گران از فراشان

بیک هفته برپای کرده بودند و سمت سایه اش گنجایش

استقلال قریب ده هزار کس داشت *

* بیت *

سپهری بصنعت بر افراخته * جهان در جهان سایه انداخته

و مجموع شاهزادگان بی همال و نوپندان با ابهت و جلال هر یک

با استقلال سرا پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه *

* بیت *

با صر شهنشاه عالم پناه * دران جشن گاه بهشت اشتباه

بر افراشته بودند و با سایه بان آسمان برابر داشته *

* بیت *

گران تا گران زیر چرخ کبود * سرا پرده و خرگاه و خیمه بود

ز رفعت بگرددون بر ابر خيام * ستونهای آن خیمها سیم خام
 بگستردند فراش صد گونه فرش * ز بیچت زمین گشته مانند عرش
 و تمام حکام و کلان تران و سایر خلائق از اطراف و اکناف
 ممالک جمع آمدند و اطنبه خيام انتظام و احتشام بر حسب
 کام و مرام درهم کشیدند * * نظم *
 منازل ز لطف قباب و خيام * شده رشک روضات دارالسلام
 خلائق ز هوس و فراز آمده * همه خوش دل و عیش ساز آمده
 ز هر شهر مردم بدوق و سرور * رسیدند بهر تماشای سور
 ز چین و ز سقلاب و از هند و روم * هم از زابل آن مرز آباد و بوم
 ز مازندران و خراسان و فارس * ز بغداد و شام مبارک اساس^(۱)
 ز ایران بلاد و ز توران زمین * ز هر بقعه کان هست مردم نشین
 و از جمله واردان دران و لامنگلی بوغای حاجب که از امراء
 ملک الظاهر برقوق بمزید فصاحت و دانش و تجلی
 بصنوف فضایل از حفظ کلام الله و وقوف بر بسی فواید
 و لطایف از فنون علوم و میل بمشرب اهل تحقیق و غیر آن
 امتیاز داشت و منشی درین شہادت از جرح - هل صاحبیت
 معه - ایمن است از پیش پسر مشارا الیه الملك الفاصر فرج که

(۱) در بعض نسخ بجای - اساس - (اسارس) است و اگر

در کد امی نسخه بجای فارس فاس یافته شود البته مقابل اساس

صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخر و سایر تبرکات و تزیینات آورده بجز عرض رسانید و از جمله زرافه که از بدایع صنع آفریدگار است - جل و علا - و نه شتر مرغ علاوه سایر فواید بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده برسید و بسعادت بساطبوس فایزگشت و امراء نامدار و سروران عالی مقام از مثل یان کار برلاس و بیدری بیگ و خداداد حسینی و داد ملک برلاس و پیر محمد طغی بوفای برلاس و سعادت تمورتاش و دولت ثمور ثواجی و غیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر در یافتند *

* نظم *

امیران و گورده این با فرو جاہ * بزرگان لشکر سران سپاه
 ز هر سو بدرگاه شاه آمدند * پرستند تاچ و گاه آمدند
 امیرزاده پیر محمد بر حسب فرمان که با حضار آمد در یافتند
 بود از غزنین بیامد و بتقدیم و ظایف الجامشی مبادرت
 چستہ حضرت صاحب قران او را کنار گرفت و از تذکر
 مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان مصدوقه *

* مصراع *

* هر که که بعوزد جگرم دیدد بگرید *

بظهور پیوست و بزبان عظوفت پرسش نمود تسلی فرمود

و شاهزاده باقامت رسم نثار و پیشکش و تقوز چنان و چندان
 که سزد و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض احسان جمشید
 خورشید گیتی پوشش نیر و تار رپود و اللیل اذا عسعس
 انداخته حله زر بفت و الصبح اذا تنفس در پوشید مراحم
 پادشاهانه او را خلعت طلادوز و کلاه و کمرارزانی داشت
 و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس
 سوگواری بیرون آمدند و در خلال این احوال خواجه احمد
 طوسی که بر حسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود
 برسید و رجوع مفرد و خزانه خراسان با تقوز و پیشکش فراران
 بمحل مرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت
 صاحب قران متوجه مسرت و شادمانی بود - و حکم الاصل
 پسری فی الفروع - فیض فرحت و سرور عموم یافته بود و پرتو
 خرمی و نشاط بر خواطر اکابر و اماغرا ^(۱) افتاده و از جمله اصناف
 محترفه و پیشه وران دست هنر باذین بستن کشاده بودند
 و هر طایفه در خور شغل خویش تعبیه های لطیف طریف اختراع
 نموده •

• نظم •

- بر انگیزند اهل هر پیشه •
- سواران کار خود اندیشه •
- ز هر صنف مردم رطیع و شریف •

(۱) در اکثر نسخ بهای - افتاده - (نافته) است •

- جدا بستنه آذین بطرز لطیف •
- جواهر فروشان بانگین و فر •
- بیسایختنه شده^(۱)های گهر •
- بیساراستنه کله شاه وار •
- زهرگونه گوهرنزون از شمار •
- زیاقوت رمانی و لعل ناب •
- زنا سفته و سفته دُر خوش آب •
- دگرها چگسویم که ننگند^(۲) چشم •
- کسی سوی بلور و مرجان و بشم •
- ز عمق گهر شد نریا خجیل •
- ز درهای پاکیزه جوزا خجیل •
- ز آرایش زرگور پورهذر •
- شده گل گل کان زر سوسو •
- زبس خاتم و یاره و گوشوار •
- عروسی جوان شد کهن روزگار •
- بجای که مادی بزاز بسود •
- جهان را در خرمنی باز بود •
- بتدبیر آن زمره ارجمند •

(۱) در بعضی نسخ بجای « شده های » - (عقده های) دیده شد •

(۲) در بعضی نسخه بجای « ننگند » - (بنگند) بیای زاید است •

- شد افراخته چار طاق بلند •
- گرفته همه زیر و بالای آن •
- بدیبای استبرق و پرنیان •
- بگسوده دروی بمساطِ حریر •
- شده خوب رویان دران جای گیر •
- همه مطربان نوازنده ساز •
- ز آوازِ شان زهره در اهتزاز •
- همه بابل آواز و طوطی سخن •
- بعشوه ربوده دل از مرد و زن •
- همه سررقد و همه مایه روی •
- غزل خوان و گوینده و بدله گوی •
- بهر صدفی از مردم پیشه ور •
- بیاراسته چار طاقی دگر •
- شده هر یکی مجمعی دل کشای •
- ز خورشید رویان الحان سرای •
- ز هرگونه ساز و ز هرگونه نواز •
- نظرسر باز مسکین^(۱) بعرضِ نیاز •
- شده پسته مه و شان پر شکر •
- ز هر طرفه رودی سرودی دگر •

(۱) در بعض نسخه بجای - مسکین - (می کن) است *

- ازین سان کما بیش صد چارطاق •
- سرافراخته سوی این نه رواق •
- بدوران کروی فواکه فروش •
- بسرفا و طببل و غوبو و خروش •
- سہی سرِ قدان نو خاسته •
- سبدها بہر میوه آراسته •
- ازان هر یکی بوستانِ دگر •
- بصد لطف و چستی^(۱) نهادہ بسر •
- بہر پسته و نوز و امرود و سیب •
- بترتیب و آیین پذیرفته زیب •
- همان کردہ درباب زینت گوی •
- کہ در رشته در کند جوهری •
- کشادہ در و نار خندان دہان •
- چو درجی کہ باقوت باشد دران •
- چہ گفتم نہ درجی ز زر مجمرے •
- فروزندہ ہر دانہ اخگرے •
- ز بوی فواکہ بنزدیک و دور •
- معطر مشام ہمہ خلق سور •
- فواکہ بآینہا دادہ زیب •

(۱) در بعض نسخه بجای - چستی - (حنی) است •

- فروزان و رخسفته و دل فریب •
- دگر جمع قصاب در طور خویش •
- گرفته بسی شیوه طُرفه پیش •
- بصفعت شده آدمی گوسفند •
- کشیده بمر پوستی بی گزند •
- بزای سخن کوی با شاخ زر •
- روان گشته اندر پی یک دگر •
- بظاهر بزآسا ولی در نهان •
- پری واربرده دل از انس و جان •
- پری دارد این خو که گه گه بفر •
- مبدل کند صورت خویش تن •
- پری چهرگان هم بصورت شدند •
- گه از جنس فیل و گهی گوسفند •
- بدین شیوه هم پوستین دوز چست •
- گهی بوز شد گاه شیری درست •
- زهر جانور پوست کرده برون •
- چو جان کرده خود را نهان در درون •
- برآورده خود را بشکل و برون •
- چو روباه و کفتار و بجز و پلنگ •
- بصورت ده اما بمعنی پری •

- بتن و آسمان قاز جان برخورداري •
- چگويم ز تولا^(۱)ف کان موشکاف •
- روان ساخته اشترى بر گزاف •
- ز چوب و نى و ريسمان و پلاس •
- بصفعت فگند اشترى را اساس •
- درو شد نهان تا نمايد عيان •
- هنرهای خود را بخلق جهان •
- به بيني چوپرده بر افند ز پيش •
- که مانع نهان گشته در صنع خویش •
- همین حکم دارد جهان سرپر •
- بچشم بصيرت درو کن نظر •
- جهانجمله هيچ است رهستیکه هست •
- نهان است از چشم صورت پرست •
- ازو دان وزو بين بچشم خرد •
- همه نيک و آن هم که خوانيش بد •
- ازو گفتم اما تو آگاه باش •
- مبین غير و جویای الله باش •
- کزون تا نگرود سخن بس دراز •
- ز لواف کردم بدداف باز •

(۱) در اکثر نسخ بجای - ز تولا ف - (ز لواف) است •

- * که بر ساختند از کمالِ هنر *
- * ز پندِ بسیِ مرغ با بال و پر *
- * بغایِ مزاره ز خشت و گل است *
- * مزاره ز مملوچ بس مشکل است *
- * به بینِ حسن تدبیر کایشان مزار *
- * ز مملوچ و نی کرده اند اختیار *
- * مزاری که ایشان بر افراختند *
- * فلک را مگر نودبان ساختند *
- * مزاری چو سوزِ قدِ دلبران *
- * که باشد ز جائی بجائی روان *
- * سرا پاش زیبا و منقوش بود *
- * ولیکن نقشِ قطنِ منقوش بود *
- * هر دو لکلی کرده ایم قرار *
- * که او داشت نسرِ فلکِ غمگسار *
- * و گر پرسی از مردمِ چرمِ گر *
- * بد آیین ایشان طویقِ دگر *
- * بر آورده دستِ هنرِ ذوفنون *
- * دو هودجِ روان بسته بر یک هیون *
- * چو شد هودج و اشتر آراسته *
- * در آمد بهودجِ دونو خاسته *

- بیچستی و چالاکي و زیب و فر •
- دل آرای تر هر یکی زان دگر •
- ز رخسار هر يك شده مه خجل •
- ولی غمزه شان آفت دین و دل •
- گرفته بکف هر یکی پوستی •
- بهر دم دلي برده از دوستي •
- بآن پوست بازی کفان پای کوب •
- ز دلها بآن شیوه آرام روب •
- از آن دست بازی و پا کوفتن •
- در افتاده شوری در آن انجمن •
- حصیری حصیری عجب بافته •
- چونی در هنر صوی بشکافته •
- بیک جا دو خط کوفی و معقلی •
- نوشته ز بس خوبی و مشکلی •
- وزان نقشهای ز اندازه بیش •
- خجل روح مانی ز ارتنگ خویش •
- بدین گونه هر صانع و پیشه ور •
- هنرها نموده بطور دگر •
- چو فصلی شنیدی ز حرفت در آن •
- حدیثی بگویم ز بازی گوان •

- * عجب گونه داربز و دارباز *
- * ز حیوت شده مردم از کارباز *
- * فروبسته جائی سر ریسمان *
- * که فرقی همین سود بر آسمان *
- * کشیده ز هر سو رسنهای دار *
- * ز بالا بزیور از یمین و یسار *
- * بگو دارکان بود چارم سپهر *
- * نه آن مه رسن باز کو بود مهر *
- * خجل ماه تابان ز رخسار او *
- * ز گردون گذشته سودار او *
- * ز خوبی بنوعی نمود از طناب *
- * که گفتی در شد برفلک آفتاب *
- * بچسبی چنان رفته بر ریسمان *
- * که رخشان شهاب از بر آسمان *
- * عجائب دران روز بسیار بود *
- * رسن بازی آنجا کمین کار بود *
- * ز تفصیل آن قصه گردد دراز *
- * تلم کو باصل سخن کرد باز *

و واسطه انتظام عقد این جمعیت همایون ترویج شاهزادگان
جوان بخت بود رای اصابت شعار صاحب قران کامگار

چنان اقتضاء فرمود که دران ولا امیرزاده الخ بیگ و امیرزاده
 ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل بن شاهزاده میرانشاه و از
 فرزندان شاهزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و بایقرا هریک
 باکریم از مستدرات تنق ابهت و جلال در سلک ازدواج
 انتظام یابند لاجرم *

* نظم *

- * بفرمود سلطان گردون سریر *
- * که اختر شناسان روشن ضمیر *
- * تمحصی نمایند حال سپهر *
- * نظر کرده در ماه و ناهید و مهر *
- * زمانی همایون کنند اختیار *
- * سزاران آن کار فرخنده بار *
- * بفرمان گذاری شدند انجمن *
- * نجوم آزمایان بعیار فن *
- * بدانش گزین کوه شد طالعی *
- * سعادت فزاینده بی مانعی *
- * کواکب قوی حال و انظار نیک *
- * سهام و دلایل بیک بار نیک *
- * چو کردند حکمت پژوهان بسند *
- * مبارک ترین طالعی ارجمند *
- * بامر جهان دار چرخ اقتدار *

• ز در پرده برداشت سالار بار •

در مجلس عالی از قضات و اشراف و ائمه و علماء و مالک

و اطراف مجمعی انعقاد یافت •

• بیت •

• کز خجالت جلالت آن جمع نم گرفت •

• برجیس را ز رشحه خوی طرف طیلسان •

و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ائمه

دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقراءت خطبه نکاح

مکمل را مزید ارتیاج و استرواح بخشید و قاضی قضات

سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب و قبول قیام

نموده شاهزادگان را برفهچ قواعد ملت حنفی عقد بست

و روزگار از بهجت و استبشار زبان تهذیب و دست نثار برکشاد •

• بیت •

درم ریختند از کران تا کران • هوا گشت موزهر جواهر نشان

فرو ریخت چون قطره ابر بهار • زر و گوهر و لولو شاهوار

ز بس گوهر و زر که افشانده شد • ز برچیدنش دستها مانده شد

حضرت صاحب قرانی محفوف بقایید آسمانی بسریر خلافت

و جهانبانی برآمد و جشن گاه را بشکوه خانی و فرکیانی

رفعت هفتم آسمان و نزهت روضه رضوان بخشید و خوانین

و آقایان و کلیفان بغنا قها پروین مثال زینت فرق خوبی و جمال

ساخته مسند ابهت و جلال را بصد گونه غنچ و دلال بیارا سندی

و از حواشی و اتباع هر یک فوجی از دختران زهره جبین
 با حلاوت شکر و لطافت شیرین از سفیل عذرا افشان بر فراز
 سرو روان نغولها بسته و در هر شکنج از آن دل‌های سودا زدگان
 پیغولها چسته *
 * بیت *

کای حسن نغول تو پیغول دل * خاکِ قدمت بسترِ قیلوله دل
 در خوبی و شهر آشوبی طاق طاقیهارا قبه طاق ابروان ساخته
 و در کشور زیبائی و دل ربائی زبندۀ تاج تاجهارا باوج
 مسرت و ابتهاج برافراخته *
 * بیت *

جهان شد نمودار خلد برین * پر از حور عین گشت روی زمین
 و شاهزادگان سلاطین غلام و امراء و نویدان عظام موافق
 و مقام خویش را بوفور جلالت و احتشام مزین ساختند و سادات
 و ائمه و جوچینان و امراء بزرگ و ایلچیان که از چهار گوشه
 هفت اقلیم آمده بودند در سایه دوازده پایه فلک فرسای
 هر یک بمرتبه خویش قرار گرفتند و مایراصفاف خلائق از
 امراء نومان و هزاره و اشراف و اعیان هر مملکت و دیار
 علی اختلاف طبقاتهم مقدار یک اسپ تاختن دور بساوری
 به نشستند و یساولان بهرام انتصار با خلعت زربفت شعار
 و برزینهای مرصع سوار و ظایف خدمت خویش از سراقدهار
 بتندیم می‌سافیدند و قیلان شکوه سفد کوه مانقد را تختها بر پشت
 بسته و بانواع تجملات و تکالیفات آراسته بجای خود باز داشتند

و شیرها مرصع بزدا هر جواهر نمین مشجون بصراحیهای زرین
و نیشهای سیمین و وزیر دروازه پای سپهر فوسای بترتیب
نهاد و بر فراز هر یک کاسهای بشم و بلور و زر مکل باصناف
لآبی و در در طبقات طلا و نقره مهیا و آماده و انواع
مشروبات از باده و قمز و بال و مثلث و عرق و شربت معدّ
و مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع نیل و نهار
بصد گونه نقش بهجت و استبشار نگاشته • • بیت •

جهان گشته چون جنت آراسته • جهانی بظاره بر خاسته
چون شاهزادگان و نویسندگان بآئین توره و رسم معهود کاسهای
مدام صلو از باده یا قوت فام بر حسب مرام بی درپی
داشته مراسم قوش و قارو بتقدیم پیوست آنچه هنگام مدّسماط
و وضع خوانات از کثرت شیوه و بسیاری اطعمه گوناگون اتفاق
می افتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلاق
را در آن سور که بی مبالغه در سخن فیها ما نشتهی
لأنفس و تلذ الاعین فحوای فرحت نرای اولئک لهم
زق معلوم فوا که وهم مکرمون وصف الحال آمد و بمضمون
بندهم قاصرات الطرف عین کانهنم بیض مکنون
قرون گشته • •

• در آن جشن شد پخته چندان طعام •

- که شد پیشها بهر هیزم تمام
- بخدمت کمر بسته سالار خوان
- نشد لحظه غافل از کار خوان
- زمان تا زمان رفته آورده پیش
- خورش های الوان زاندازه پیش
- همه دشمنی پر خوان آراسته
- ز نعمت دروهرچه دل خواسته
- خورشهای جان پرور و خوش گوار
- لذیذ و لطیف و معطر بخار
- بسی کاسه و خوان مرصع تمام
- بگی پر شراب و دگر پر طعام
- پر از میوه مختلف هر طبق
- ز باغ جنان برده مجلس سبق

و بر طبق خوردنی انواع آشامیدنی مرتب و مهیا گشته چه بعد از شیوه های خاص از برای اهل اختصاص جهت عشرت عام در مواضع آن جشن گاه با ازدحام خمهای متعدد پر از باد و سرکشاده آماده نهاده بودند و صلاهی طرف و عیش در داده و از هر طرف ساقیان سبیین ساق زهره جبین جامهای زرین برگردش در آورده مصدوقه و یطاف علیهم بکامس من معین بیضاء لذة المشاریین بعین الیقین مشاهده افتاد و از

برای اتمام سرور و حضور جمهور فرمان صدور یافت که در آن
سوره رکس هرچه خواهد ارتکاب نماید هیچ آفرید، بسنح و زجر
سی نگراید * * نظم *

- * بفرمان سلطان صاحب قران *
- * منادی گوی گشت فرمان رسان *
- * که ایام سورا است و شادی و عیش *
- * نزیبد ز کس نندی و قهر و طیش *
- * درین جشن کس را نگویند سخت *
- * اگر تیره روز است و گرنیک سخت *
- * اگر کامگار است و گریه نوا *
- * نگویند با کس ز چون و چرا *
- * چو این مزدگانی بمردم رسید *
- * ز دلها گلی شاه مانی دمید *
- * و گره هرچه کردند از نیک و بد *
- * کس انگشت طعنی بحرفی نزد *
- * کسی را کسی گوشمالی نداد *
- * مگر عود و تندور را اوستاد *
- * قفا هم نزد هیچ کس را کسی *
- * بجز زلف که مردم زلفش بسی *
- * و چو دی که باشد تی او نگار *

- بجزئی نبود اندران روزگار •
- بجمعیتی آن چنان مجتمع •
- که بودند اهل جهان مجتمع •
- سپاهی و شهری و خرد و بزرگ •
- دمشقی و رومی و تاجیک و ترک •
- همه شاد بودند و آسوده حال •
- نه تن راگزند و نه دل را ملال •
- جهان خرم و خلق آسوده حال •
- حوادث لک کوب و غم پایمال •
- دران جشن فرخ که گردون پیر •
- ندید و نه بیند مرآن را نظیر •
- نه آن بود از اسباب شادی و کام •
- که وصفش بصد سال گردد تمام •
- می ارغوانی بزرینه کاس •
- که از پرنوش گشت روشن حواس •
- شرابی معطر چو مشک و گلاب •
- شرابی ملون چو باقوت ناب •
- بگودش در آورده سیمین بران •
- خرد گشته سرمستی و حیران دران •
- شرابی کز روح گیرد صفا •

- شرابی کز خسته یابد شفا •
- شرابی کزو پیر گردد جوان •
- شرابی کزو تازه گردد روان •
- شرابی کزو چهره گلگون شود •
- شرابی کزو طبع موزون شود •
- شرابی چنین جلوه گاهی چنان •
- که یابد ز وسواس شیطان امان •
- خلاق سراسر چه غنیمت و چه شاد •
- یکی سرخوش آن مست و دیگر خراب •
- همه کف شراب و همه لب سرود •
- ز جان سوی جانان پیام و درود •
- بهر جانبی ساقی ماه روی •
- قدح کرده، پر باد، مشک بوی •
- خرامان بهر گوشه صد دستان •
- غزل خوان و سرمست و دامن کشان •
- همه سر و بالا و سیمین ذقن •
- همه کبک رفتار و طوطی سخن •
- ز رخسار شان شرم سار آفتاب •
- ز مرغول شان خون جگر مشک ناب •
- مرادات مردم میسر تمام •

- جهانی همه شادمان خاص و عام •
- گرفتند از آن سوز هر یک نصیب •
- امیر و فقیر آشنا و غریب •
- گدایان رسیده بصد عز و ناز •
- می ناب خورده با آواز ساز •

چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان
ساز نواز بیوسون توک و ابالغوی مغول و رسم خطای و قاعده
عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جمله خواجه عبد القادر
که بمزید اشتهار از تعریف مستغنی است با دیگر نظایر و امثال
اوتار قیز و تیغان و عود را بمضرب فشاط و انبساط نواخته
و آواز مجموع سازها از ذوات الذفغ و ذوات الاوتار درهم
افداخته •

• نظم •

- مغنی بوقت سوال و جواب •
- بهم ساخته عود را با رباب •
- بقانون امور طرب گشته راست •
- بذوعی که طبع فرح پیشه خواست •
- نشستند صف صف در آن انجمن •
- غزل خوان و گویند و ساز زن •
- غزل خوان نه تنها خوش آواز بود •
- که صد دل بیک غمزه هم می ربود •

* ربابی و دقاف و تصنیف گوی *

* چو طنبروی و چنگ زن ماه روی *

* چو صوفی بالجان آن مه و شان *

* معلق زنان زهره بر آسمان *

و در آن جشن دل کشای چون قامتِ آرزوی هر کام جوی
 بخلعت هر گونه مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و در حجله
 خواطر و ضمایر اکابر و اصغر داماد هر امید را عروس مقصود
 در کنار آمد از برای شاهزادگان * * نظم *

ز هر گونه پوشیدنی گزین * سراسر مکرل بدر تمین
 بسی جامه و خلعت نامور * کیانی کلاه و مرمع کمر
 بآیین معهود کردند بار * گران بار از آنها قطار و مهار
 جلی استوان اطلس و پرنیان * بر آورده زرین جلاجل فغان
 شترها مزین بهر گونه زیب * بزنگ و باوازه دل فریب
 بدین سان کشیدند تا جشن گاه * جهان مانده حیوان در آن رسم و راه
 و شاهزادگان را تقوز تقوز جامها پوشانیدند و تاج و کمر مرمع
 علاوه آن میشد و پای اندازها از انواع اقمشه زربفت گوناگون
 از نخ و نسیم و حریر و اکسون بیرون از حیز و صف چند و چون
 انداختند و ایشان بطریق معهود هر فوبت و وظیفه الجامشی
 بتقدیم می رسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و گهر
 بوسه نثار هر بار افشانده میشد که در فصل خزان آن سرزمین

را زیفت و آیین لاله زار در نو بهار حاصل می گشت و چون شب
در آمد و بسط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تفسیر کرمه
و لقد زینا السماء الدنيا بصاحبیم را توفیح کرده تنبلی
روشن می نمود و در این اوقات واسعه ساعات ذراری سپهر
سلطنت و کامکاری ببرج وصال و اتصال انتقال نمودند
و بعد از آن حاجب حیا پرده ادب فرو گذاشته واردان سخن
را دران حرم بار نیست • • مصراع •

کلام اللیل ببحوه النهار

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک بر تو عاطفت بر نشیمن
موالید خطه خاک افکنده جواهر انوار بر مفارق ایشان نثار
کرده حضرت صاحب قران بمنازل شاهزادگان تشریف حضور
و عبور ازانی داشته دست اقتدار و استبشار باقامت رسم
نثار سحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراء چهره بندگی
و متابعت را بگلگونه موافقت بیدار استند • • بیت •

چو گیتی مزین شد از فرخ خور • بر افشاند گردون بدامن گهر
فلک ریخت بس گوهر شاموار • دران سور فرخنده بهر نثار
و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریقه واجب دانسته بوسه
ساجق فقود بمیار پاشیدند • • نظم •

مشاهیر و اشراف عالم تمام • با ادب خدمت نموده قیام
همه تهذیب گو کشیدند پیش • نثار رهد ایا ز اندازه پیش

در آن روز در هیچ دل غم نماند * چه غم کز ملالت اثر هم نماند
 جهان پر شد از بانگ طبل و نفیر * ز نحت الثری تا باوج اثیر
 زمین گشت لرزان ز آواز کوس * صدا بر شد از کان گل تا بطوس
 و از جمله ممتنعان ازان جشن بدیع مژوال و متحیران دران
 کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از
 مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قباچاق و چنه اینچیان
 بدرگاه عالم پناه آمده بودند همه صاحب قران دریا نوال
 ایشان را بانعام اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف ممالک
 جمع آمده بودند و مجموع نویدینان و سران سپاه را بخلعتهای
 فاخر و انعامات و افر منکاتربلند پایه و سرافراز گردانید و دران
 جشن همایون مدت عشوت و شادی قریب دو ماه متصل
 متمادی شد *

دوم سو بود اندر آن جشن گاه * بسی عیش کردند شاه و سپاه
 و عقیب فراغ از طوی و جشن سوررای جهان آرای پرتو
 التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت
 و بر این لازم الاتباع صدوریافت که در اقامت لوازم امر
 معروف و نهی منکر سعی بلیغ بجای آوردند و بعد ازین هیچ
 آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مفاهی اصلا جسارت ننمایند
 و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت ازان
 است باعالی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب شوکت

و حشمت بنصاب کمال پیوست و در ظل ظلیل سراحم بیدریغ
 هموم خلائق از مستلذات حسی و مشتبهات وهمی و خیالی
 بحظ اکمل و نصیب او فر محفوظ و بهره ور گشتند رای جهان
 آرای حضرت صاحب قران روی همت عالی از تلقاء مدین
 صورت بصوب وادی ایمن معنی آورده و دیده بصیرت را
 بموانسه قیس هدایت از شجر توفیق روشن ساخته از صدق
 نیت و خلوص طریقت *

* نظم *

- * در آمد بخلوت سرای نیاز *
- * همی گفت با داور پاک راز *
- * که ای برتر از هر چه گنجد بفهم *
- * نه عقل از جلال تو واقف نه وهم *
- * که دادند ترا جز تو و جز تو کو *
- * تو هستی و باقی همه گفت و گو *
- * خدایا چه گویم سہاس ترا *
- * عطای برون از قیاس ترا *
- * ز حاکم برحمت تو برداشتی *
- * سر دولت من برافراشتی *
- * ز فضل تو دارم من این سروری *
- * تو دادی مرا پیشی و برتری *
- * ز لطف تو است این همه دارو گیر *

- و گر نه کیم من فقیسو و حقیر •
- شکفت آید از کارِ خویشم بسی •
- که عاجز تر از خود نه بیم کسی •
- مرا حکم و فرمان روانی ز تست •
- دلیری و کشور کشائی ز تست •
- ببزم از عطای تو ام بهره ور •
- بهنگام رزم تو بخشی ظفر •
- ز فضل تو تا یافتم سروری •
- مرا بوده نصرت بهر داری •
- بعون تو شد رتبه من بلند •
- و گر نه مثم عاجزی مستمند •
- وجودم ز انعام تست ای کریم •
- پناهم توئی در هر امید و بیم •
- بلطفم چو خواندی بقهرم مران •
- بیل تا شوم خاک این آستان •
- ز عون تو ام گرفته یاری رسد •
- همه عزت من بخواری رسد •
- عزیزم تو کردی همچو خواریم •
- مکن شومسار از گنهاریم •
- بلطف تو خو کرده ام سالهاست •

• امیدم همان ست و حاجت رواست

والحمد لله على تواف آلائه وتواغر نعمائه •

گفتار در بیان اسباب توجه رایت

گیتی کشای بجانب خطای

در مبداء طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقرانی از مطلع ناییدات آسمانی معموره ربع مسکون بتحت نسلط و استیلاء ملوک طوائف و حکام مختلف در آمده بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطه مخالفت و منازعت والیان و فرمان دهان امصار و بلدان که بروفق مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان طریق در راهها و بد کرداران بی طریق در شهرها چیره و مستولی گشته مزاج بنیه عالم از فہج اعتدال بکلی انحراف یافته بود و ظاهر است که در دارالخلافه بیکرانسانی که نسخه تمام عالم است چون مواد فاسده غالب میشود و مزاج از منہاج مستقیم صحت و سلامت منحرف می گردد بی مسہلی قوی که ماده مرض را دفع کند تدارک و ندادی آن صورت نمی بندد و بی شک تا مراد فاسد بیک بارگی

مذدفع گردد البته بعضی ماده صالح نیز بتحلیل بروک و چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال اعتدال باز آید سابقه عنایت ازلی او را از میان سعادت مندان دوران برگزید و بتشریف کرامت آئینه الملک اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتی ستانی و جهان بینی بتلقین و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر خورده دان دور بین آن حضوت سربروز و بعون الهی در اندک زمان معظم مسائل کیهان مسخر گردانید و آن را از قبضه تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمان استخلاص نموده بانواع عدل و احسان بیاراست و در بسط جهان بساط امن و آمان بذوعی بگسترده که - الی یومنا هذا - اگر شخصی تنها طشتی پرازسیم یا زر بفرق سر از باخترا بخاور می برد از آسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم نوگس از تعرض دست جبار این و فارغ است •

• بیت •

• کس نیاره تیز در خورشید دید از عدل او •

• گرچه از مشرق به غرب طشت زر تنها برد •

لیکن در خلال این احوال بسی امور هایل از کشتن و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت جهان گیری واقع شد چنانچه در نضا عیف این فتم نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و درین ولا

که آنحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان و ضبط تمام ایران زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نمود و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود و بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز با حراز فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها — علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات — آن تنصیرات را تلافی فرماید بنا برین چون از قضیه تزویج نبیرگان جوان بخت فراغ یافت بحکم و شاورهم فی الامر شاهزادگان و امرا را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پرودگار تعالی و تقدس ما را دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم و پادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم و بحمد الله سبحانه — آنچه ما را ازسعت مملکت و استقلال در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل شده کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این اموری مهابت و سیاست و انتقام میسر نمیشود و بضرورت در اندام لشکرکشی و گیتی ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود این زمان در خاطر چنان است که بعد ازین بکاری قیام نمائیم که کفارت آن آثم باشد و خیری که از دست هر کس بر نمی آید جزگت کفارت است

و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که آنرا قوت و شوکت تمام می باید صواب آن است که همان لشکرا که آن چرایم از مرایشان وقوع یافته بجانب چین و خطای بریم که دیار کفر است و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و آتشکده های ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد بفاکذیم باشد که بحکم آن الحسنات یذهب السیئات سبب آمرزش آن زلات گردد - و ما ذلک علی الله بعزیز - شاهزادگان و نوپینان زبان ادب بدعا و ثناب رکشادند و آن رای مبارک را بسقایش و آفرین تلقی نمودند *

* بیت *

که از شاه رایت برافراختن * ز ما بندگان جان فدا ساختن
و یرلیخ عالم مطاع بنفاد پیوست که تواجیان شمار سپاه را
هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند امراء
بر حسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آوردند
و هر جا که قابلیت اضافه داشت سان زیادت کردند و در
دفتر ثبت نمودند و بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع
امراء الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول
شوند کلان تران الوس و سرداران مواضع نسخه تونقال از
تواجیان بزرگ بستند که بچه یراق و دستور بیابند و جهت
گرد آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند حضرت

صاحب قران مصحوب عون و تأیید ملک دیان ازگان گل
 بشهر فرمود و مدرسه سواپمک خانم بشرف نزل همایون
 اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیرمحمد
 جهانگیر را بناج و کمر و اسپ گرامی گردانید و اجازت
 انصراف بزارستان ارزانی داشت و تمامی نوکرانش را
 اسپ و جامه داد و امیرزاده سیدی احمد عمر شیخ را
 که مادرش در حباله شاهزاده مشارالیه بود و خود درین
 طوی بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او
 گردانید و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر
 را بخلفت و کمر معزز و موقر داشته افعام بسیار فرمود و
 رخصت مراجعت داده مولانا عبد الله کشی را با جمعی
 برسالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول
 هفتاد گز مجموع بآب زر نوشته بخط مولانا شیخ محمد پسر
 خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در فضیلت کتابت و حسن
 خط مصدوقه *

* مصراع *

* و ابن السری اذا سری اسراهما *

بظهور رسانیده در صحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از
 جمله مضمونش جواب سخنی بود که او در باب سلطان احمد
 و قرا یوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از
 نهیب عساکر گردون مآثر گریخته پناه بآن دیار برده بودند

و چون ملک آن ممالک در سلوک مسالک هواداری و طاعت
 گذاری رسوخ قدمی داشت هر دو را گرفته باز داشته بود
 و صورت حال بکلک اخلاص بر صحیفه عرض نگاهته درین ولا
 سوقوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد چلابر را بند کرده
 و سر قرا یوسف را از بند کردن کشاد داده بدرگاه عالم پناه
 فرستد و مکرمت بی دریغ بسی بیلاکات پادشاهانه از خلعت
 و تاج و کمر و انواع اقمشه و امدعه با رسول و کتاب ارسال فرمود

* بیت *

یکی هدیه آراست کاند در جهان * ندیده کسی از کیهان و مهان
 و سابو ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت و جته و دیگر اطراف
 آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوش دل
 بازگردانید و مهد اعلیٰ ملک آغا که بر حسب فرمان بچشم
 طوی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهرات بازگشت
 و خدر معلیٰ بیکسی سلطان را بآیینی که تا حجله سپهر بعروس
 ناهید آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد پیش شوهرش
 امیرزاده اسکندر بهمدان روانه داشت و از راه بخارا و ماخان
 متوجه شد و مرحمت بی دریغ تا شکفت و سیرام و نیکی و استره
 و ولایت چنه تا ختامی با میوزاده الغ بیگ نامزد فرمود
 و اندگان و اخشی کذمت و نظراز و کاشغر تا ختن با تمام توابع
 و ملحقیات نامزد امیرزاده ابراهیم سلطان فرمود و پوریغ اعلیٰ

موشح بآل تمنا کرامت نمود و از امراء شاهزاده مشارافیه
 پیر محمد طغی بوغا و سعادت نمود تا ش و شیخ بهلول بیان نمود
 آقبوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد
 آوری کرده بتاشکفت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع
 آنجا بود برند و نمود خواهجه آقبوغا را بسبب جویمه که از
 بظهور آمده بود بقد کرده بمغولستان باسی کول فرستاد و از
 مدرسه سرای ملک خانم بارک فرموده در کونک سرای که از
 مستحقات معمار همت آن حضرت است بسعادت و اقبال
 فرود آمد عالم و دالامیان از میامن عدل و احسانش معمور
 و مسرور و همت عالی فہمت بر احراز فضیلت غزو و جہاد
 مصروف و مقصور و لاله عاقبت الامور

گفتار در نہضت حضرت صاحبقران مظفر لوا

بصوب خطای بہ نیت غزا

از بشارتها کہ رجبہ خطاب کرامت انتساب و بشرای طومنین
 بان لہم من اللہ فضلا کبیرا صلوا علیہ و سلموا تسلیما
 گوشوار مسامع امت رفیع منزلت ساختہ آنست کہ چون
 شخصی بقصد زیارت بیت اللہ احوال شداید اسفار اختیار
 نماید و پیش از وصول بمقصد ہادم اللذات کمین برکشاید
 در ایوان فضل نامنہای الہی ہر سال ثواب وقفہ مبرور
 باسم او مسطور گردن و پوشیدہ نیست کہ اقامت مراسم جہاد

و فتح دیار کفر و فساد در ارتکاب مشقت و خطر — السفر قطعة
 من السفر — با عبادت مذکور مشارک است و صاحب حظ
 اکمل و اوفیاء جرم شمول عذایت بی علت ازلی نسبت
 با حضرت صاحب قرآن مقتضی آن بود که حادثه ضروری آن
 مرید کامیاب در اثنای سفری وقوع یابد که مقصود اصلی
 در آن قیام بفرض جهاد و انتقام اسلام از اهل شرك و عباد
 باشد و چون هنگام حلول واقعه آنحضرت فیلک در رسیده بود
 بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دین
 است جا آنکه موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب
 سفر سرد سیر مفرط اصلا تعلل و تاخیر را نداشت و توجه بهفکام
 معهود و تحویل حوت گذاشت و بهمگی همت بی توقف
 متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امید برندق را فرمود که
 نسخه لشکر احتیاط کرده باز بیدد که چه مقدار مرد درین یورش
 ملازم خواهند بود امیر مشارالیه بهوجب سانی که در کان گل
 مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ماوراءالنهر
 و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان
 و مازندران و قوم تاتار که ایشان را با کوچ از روم نقل کرده
 اند و خانه کوچ ایران زمین که از آذربایجان و عراق آورده
 اند و بیست هزار سوار و پیاده جلد نامدار همه از درکارزار
 جمع میشود •

• نظم •

گروهی دایری نبرد آزمای • بر اعدای دولت بلای خدای
 بکثرت ستاره بصورت فلک • باقبال خسرو ظفرشان یزک
 حضرت صاحب قران دریا نوال در حال • • نظم •
 سرگنج و دست کرم بر کشاد • سپه را بداد و دهنش کرد شاد
 غنی گشت لشکرز بس خواسته • روان شد سپاهی بس آراسته
 و حکم واجب الاتباع بران قرار یافت که امیرزاده خلیل
 سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و از امراء خداداد حسینی
 و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء تومانات و هزارجات
 یا لشکر در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده
 سلطان حسین با بعضی لشکر چر نغار به یسی و میران زمستان
 گذرانند و شاهرخیه را در قدیم فنا گشت می گفتند و از عبور
 لشکر چنگیز خان چنان خراب شد که از عمارت اثر نماند تا در
 بیجین نیل سنه (اربع و نسمین و سبعمایه) حضرت صاحبقران
 بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان بر حسب فرموده آنرا
 عمارت کردند و حصار می استوار پیرامن آن بر آوردند و اهالی
 آن حوالی مجموع بدانجا نقل نمودند و چون عاطفت
 پادشاهانه آن را نام زد شاهزاده کامگار شاهرخ فرمود
 بشاهرخیه اشتهار یافت و رای صواب نمای ضبط سمرقند
 را با اهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت گنجه را
 بشیخ چوره حواله فرمود در ایت فدح ایت در پنجشنبه

بیست و سیوم جمادی الاول سنه (سبع و ثمانمائه) که آفتاب
 در منتصف قوس بود به تسدیس مشغری و قمر در میزان
 بتسدیس آفتاب و به تثلیث مشغری بظالمی که منجمان اخترپژوه
 دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی
 توجه بقشلاق آفصولات آورده بموضع قرابلاق از صغد اتفاق
 نزول افتاد شاهزادگان کامکار و امراء نامدار ملازم سوکب
 همایون و کثرت سپاه مور شمار شیر شکار که از اطراف و جوانب
 بجنبش درآمدند از حیو قیاس و تخمین بیرون * * * نظم *
 ز آوازه عزم صاحب قران * بجنبید یک سرزمین و زمان
 بغرید کوس و بجوشید دشت * خروش سپاه از فلک دو گذشت
 زهر چانپی را یتیمی شد پدید * روان فوج فوج از سپه در رسید
 علمها بر افراخته رنگ رنگ * بر آورده تیغ خور از گورد رنگ
 ز بس جوش لشکر به بی راه و راه * بسیط زمین ننگ شد بر سپاه
 همه با دل شان و با ساز چنگ * همه گیتی افروز و بانام و ننگ
 نهان شد همه روی هامون ز نعل * هوا یک سراز پرنیان گشت نعل
 نهد بر زمین پشه را جایگاه * نه اندر هوا باد را ماند راه
 به پیش سپاه اندرون کوس و پیل * زمین شد بگردار دریای ذیل
 و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت نموده
 در زمان حفظ مهیمن خلاق بر راه ایلان^(۱) اوتی روان شد و چون

(۱) در دو نسخه بجای - ایلان - (ایلاق) است *

بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر موضع ناهلیق
انداخت فراش منع و ینشی السحاب الثقال سایه پیمان
کجای پرفیان ابر از کران تا کران آسمان بر افراخت و برنی
گران و بارانی طوفان نشان ببارید و بادی عظیم وزیدن گرفت
و بروی هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از آنجا
کوچ کرده و بکران عزم برقرار رانده آق سولات از فر وصول و
حلول رایات سعادت آیات نزهت روفاات جفان یافت و چون
آن محل ریگ بوم است و هیزم بسیار پیشتر فرمان قضا جریان
نفاق پذیرفته بود و در آنجا جهت تشلاق قوریاها گرفته و جهت
مسکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریاها می
خاص شاهزادگان و امراء و لشکر هر یک بجای خویش
فروود آمدند و خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه
جدی در آمده بود و شدت سرما با آنکه نصاب کمال داشت
روز بروز می فزون و چون در آن سال بحسب انفاق فصل شتا
از معهود دیگر سالها خنک تر می گذشت آفتاب عالم تاب
از سرمشاری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر
با کریه و زاری در گوهرا افشانی و کافور باری * * * نظام *

* بری ابر از گسستن آسمان وار *

* گهی کافور پیسوز و گه گهر بار *

* چومی شد چشم مهر از برف خسته *

- * بدی از ابر چشم آویز بسته *
- * ز بهیاری برف بسته بادام *
- * زمین گفقی که هست از نقره خام *
- * ز بس نم کامد از ابر مکدر *
- * هوا پنداشتی شد آب یک سر *
- * ز سرما در نمنا شیر گودون *
- * که سازد برتن خود پوست و اثرن *
- * بدریا ماهی از حسرت بر آذر *
- * که هم کاشانه باشد با سمندر *
- * به بستن مرغ را نعل اندر آنش *
- * که خوش در باب زن^(۱) گردد بر آنش *
- * بزاری چسته زاهد در مذاجات *
- * که با عامی بسود روز مکافات *
- * بصحرا جانوران کز فکارت *
- * ز قوتش روزها بایست لب بسمت *

ذکر قصه که در بعض قصص آتیه بتذکر آن

احتیاج خواهد افتاد و شرح احوالی

که در آقسلوات دست داده

* نظم *

(۱) در بعض نسخ بجای :- باب زن گردد (قاب گردد دل) دیده شد *

- عشق است که شهر نوزبون آید ازو •
- بحر است که طرفها برون آید ازو •
- که دوستی کند که جان افزاید •
- که دشمنی که بوی خون آید ازو •

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی رادر حباله داشت امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحب قران بود و از قضا امیرزاده خلیل سلطان را با شاد ملک که از قنکان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا شد و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلاء یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار او بیک بار در ربهود و در غیبت حضرت صاحب قران او را بخت نکاح در آورد و چون حرم شاهزاده از آن قضیه آگاه گشت شعله غیبت اشغال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان قضا جریان باحضار شاد ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را نیافتند و ازین معنی آتش خشم جهان سوز نیز تر گشت و حکم شد که او را باز دید کرده فاجیز سازند و امیرزاده پیر محمد جهان گیر خون او را در خواست کرد و امضاء آن حکم در توقف افتاد و باز در اقسولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده او را نهفته همواره دارد امر عالی نفاذ پذیرفت و میربروات برفت و او را

بیارود و قهرمان قهر بقتل از اشارت فرمود مه‌د اعلی
 برای ملک خانم را خاطر بر اضطراب شاهزاده می سوخت
 و کمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد
 و اخلاف می دانست با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
 بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت مصیر
 عرضه دارند که در صدف وجود این عورت در دانه از سلیل
 صلب شاهزاده مکنون است و چون آن سخن معروض افتاد
 اشارت شد که او را به‌د اعلی ^(۱) تومان آغا سپارند تا بعد از
 وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را بیکی از غلامان
 سیاه دهد و هم در آفتولات پرلیغ عالم مطامع به نفاق پیوست
 و بشاهزادگان و حکام و دروغان تمام ممالک نشانها نوشتند
 مشتمل بر آنکه هر کس در محل حکومت خود اقامت مراسم
 عدل و داد گستری شعار خود ساخته در بند رفاهیت و آسایش
 خلیق باشد و بسخن مفسدان و عوانان اهل التفات ننماید
 و با رعایا و زبردستان که و دایع حضور پروردگار اند لطف
 و مرحمت واجب دانسته نوعی سازند که روز بازخواست
 ندامت نباید کشید و در حضور ذوالجلال خجالت
 و انفعال نباید دید •

• نظم •

• هر آن کس که خواهد که یابد بهشت •

(۱) در دو کتاب بجای - تومان - (پویان) دیده شد •

- نگردهد بگرد بد و کارزشت *
- هرآن کس که اورا^(۱) یزدان بجست *
- بآب خرد جان نیرد بشت *
- درین بارگاهش بلندی بود *
- بر سروران ارجمندی بسود *
- بفسزدیک یزدان ز نخمی که گشت *
- بیابد پهاداش خرم بهشت *
- ز داد و دهش گر کنی بود و تار *
- بگیتی بهمانی یکی یادگار *
- که چارید هرکس کند آفرین *
- بران شاه کباب دارد زمین *
- ز یزدان و از ما بران کس درود *
- که بیخ ستم داس عدلش درود *
- دهمسه گوش دارید و فرمان کنید *
- ازین بندم آرایش جان کنید *

و هرنشانی از آن مصحوب معتدلی بیکی از شاهزادگان
و حکام ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود
امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان
حسین بصیران ویسی و از اطراف و جوانب برای زوادی

(۱) در دو نسخه بجای - راه - (کار) است *

لشکر بارابها و گردونهها انواع ماکولات و ضروریات
می آوردهند و اسپان دیناره که بهر ولایت انداخته بودند
درین اثنا باردوی اعلی میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه
مجموع آن را بشاهزادگان و امراء و لشکریان می بخشید
و درین اثنا از خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش
امیرزاده شاهرخ آمده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید
و رای صواب نمای امیر برندق را بجانب تاشکنت روانه
داشت که برسانیدن تغار لشکر بهرام افتقام قیام نماید و فرط
مرحمت پادشاهانه امراء و بزرگان سپاه را فرموده بود که
هریک از حال تومان و هزارجات و قشونات و صدجات
خوبش نیک با خبر بود، بنوعی غمخواری نمایند که دران
راه هیچ آفریده را جهت مایحتاج ضروری باز ماندگی
نباشد لاجرم اسباب احاد لشکری بآن کثرت و بسیاری چنان
مرتب گشت که یک سواره از آنچه ضرورت باشد چندان
با خود داشت که دارائی ده کس بآن توان کرد و بر همین
نسق همه را اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه
در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آماده از جمله چندین
هزار خورار غله مقرر بود و مدخر که بارابها همراه ببرند
و هنگام رفتن برای بکارند تا در بازگشتن بکار آید و چند هزار
شتر آبستن همراه بود که بر فرس احتیاج شیرایشان مدد قوت

لشکریان باشد و الحق چنان غلبه که شمار آن جز با ناممل
 قیاس و تخمین عقد نتوان کرد با چند ان اسباب و آراستگی
 عجیب که گردون پیر پیش از آن در زیر رایت اقبال صاحب
 شوکتی دیده باشد و هیهات هیهات که بعد ازین بیفتد و خلائق
 از مشاهده طوی کان گل و آن کمال عظمت و کامکاری که
 حصول مثل آن در سعت خیال هیچ عاقل نمی گنجد متعجب
 و متعجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظه اذاتم
 آوردنی نقصه خرفی عظیم طاری شده بود و بزبان مردم
 جاری گشته و چون در عقب آن لشکری بآن کثرت و شوکت
 و اسباب در معسکر ظفر مآب باندک زمان جمع آمد آن دغدغه
 زیادت گشت و اندیشه بنخاطرها راه یافت و خلق را مضمون
 این دعا ورد زبان بیم و رجا شد •

• بیت •

- که یارب تو این شاه را لایزال •
- نگهدار از آسیب عیسن الکمال •
- الهی تو ایسن دولت پایدار •
- ز چشم بدان جاوهان گوش دار •

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آق سولات

در وقتی که آفتاب هنوز در او اخرجدی بود و شدت
 سرما بر تپه که نطق نطق از احاطه بوصف آن تصور داشت

چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان در آن راهها تلف شدند و بسی را دست و پای و گوش و بینی و دیگر اعضا بیهوده و اکثر اوقات ابرآسمان و آرمکان تا کوان افق کله بسته بود و برف قیروان تا قیروان زمین برهم نشسته * * * بیت *

* ز بس ابر و برف اندران پهن دشت *

* تو گفتی فلک ده زمین گشت هشت *

و در آن ایام آخر قران علویدین در مثلته هوایی در برج دلو وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلت نژاد و جهان در خاطر مبارک صاحب قران پاک اعتقاد بغایت قوی بود صبر فرمود تا سوزت برودت هوا بشکند و از کیفیت راههای آن مواضع استفسار نمود و منزل منزل را از چگونگی آب و علف و بهار و جبال و غیرها استکشاف فرموده ثبت افتاد *

* مصراع *

* بدست توکل بعزم درست *

رایت توجه برافراخت و رای خورشید اشراق پرتو فرمان انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و یارگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر بزدق و محمد درویش برلاس و رستم طغی بوغا و برادرش پیر محمد و نوشیروان پسر بویان آغا و عبدالکریم حاجی سیف الدین و پیر علی منکلی بوغای سلدوز و

خاند سعید سلدوز و سعادت نورناش و دیگر امراء که بر حسب فرمان در حوالی ناشکذت و شاهوخیه و سیرام فشق کرده بودند چون آفتاب نیمه حوت رسد مجموع بجنبش درآیند و بیکبارگی توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین که بطرف دشت قباچاق در یسی و صیران بود چون بهار شود از فیضی توقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در زمان حفظ پروردگار از آقسولات روان گشت و شب در میان کرده باوزن اتا نزول فرمود و از انجا نهضت نموده در پولخواجه شیخ فرود آمد و از انجا روان شده سو فکنت مستخیم نزول همایون شد و از انجا کوچ کرده بقمارشانا و از انجا بسطان شیخ و از انجا بقریه زرتوق و از انجا روان شده و از آب سیحون بربالای یخ عبور نموده نزول فرمود و آب سیحون از غایت سرما بنوعی بسته بود که مقدار دو سه گرمی بایست گذد تا آب بر توان داشت چه در آن سال از ادایل قوس تا اواخر حوت در مجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان و عرابها و سایر چهار پایان و غیرها بر روی یخ می گذشتند و از کنار سیحون بمعادت سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار سرای بپردی بیگ بعضی نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاهزادگان و امراء و خاصگیان که بدوات

(۱) در بعضی نسخ بجای - عرابها - (ارابها) است .

ملازمت فایز بودند هر یک بخانه فرود آمدند و از غرایب
 اتفاقات آنکه در سوای که محل نزول همایون بود هم در روز
 وصول آتش از صومبخاری در گوشه از سقف خانه افتاد و
 احتراقی واقع شد و در زمان فرودنشاندند اما این معنی
 موجب از یاد تشویش خاطر دولت خواهان گشت
 به دران ایام مردم خوابهای پریشان میدیدند و حادثه که
 قوعش نزدیک رسیده بود در خاطرها اثرها کرده بغایت
 ندیشه ناک و هراسان بودند *

* مصراع *

* ولا بد للمقدوران يتكونا *

و صاحب قران بی همال موسی رکمال را ارسال فرمود تا راه
 پیل را تفحص نماید که می توان گذشت با هفوز نه و او
 بامثال فرمان مسارعت نموده و احتیاط کرده باز آمد و
 عرفه داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری بر حسب
 فرموده بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان مهم شناخته بود او هم
 معاودت نمود و تقریر کرد که در عقبه دو نیزه بالا برف نشسته
 است و درین ولا از پیش توقمش خان که از مدتی باز در
 صحاری دشت بد حال و سرگشته می گشت قوا خواجه که از
 نوکوان قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد در روزی که حضرت

اعلی صدر دیوان خانه فلک شکوه را بفرستند سلطنت مآب
رفعت چرخ برین بخشیده بود و قاپوزی افغان از نژاد اوکدی
قان و باش^(۱) نور افغان و چکره افغان از نسل جوجی خان در
طرف دست راست نشسته بودند و دیگر جانب از حضور
شاهزادگان جوان بخت الغ بیگ و ابراهیم سلطان و ایجل
آراسته بود فرستاده توقمش خان بوسیله امراء مثل بپردی
بیگ و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه یوسف
بعز بساط بوس مستمع گشت و پیغام توقمش خان بزبان
اعتذار عرضه داشت که جزا و کیفر کفران نعمت و احسان دیدم
و کشیدم اگر عاطفت پادشاهانه رقم عفو بر جرایم زلات این
ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقه طاعت و پای از جاده
مقاومت نکشد و بیرون نفهد مکارم اخلاق ملکانه فرستاده را
نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازین یورش بعزایت
الهی الوس جوجی را باز استخلاص نمایم و یار سپارم و در
خاطر همایون چنان بود که هم بآن چند روز که از اقرار بعزم
غزو کفار نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان را که برسم
مشایعت ملازم بودند باز گرداند و قرا خواجه را نیز اجازت
انصراف داده بانجف و هدایا جهت توقمش خان روان
سازد و نگاشته کاک نقد پر غیر آن بود و الحکم لله العلی القدر

(۱) درد و کتاب بجای . باش - (تاش) است .